

سر بر آستان قدسی دل در گرو عرفی

مجید محمدی



دل در گرو عرفی

■ سر بر آستان قدسی، دل در گرو عرفی
■ مجید محمدی
■ نشر قطره

● علیرضا شجاعی زند

ناگزیر و عمیق آن بر ذهن و روح خویش آن چنان که امروز مواجه گردیده، روبرو نبوده است. او که خود را در بهره‌مندی و بهره‌جویی از مواهب دنیای مدرن همچون پیشاهنگان آن، سهیم و محق می‌داند، از پذیرفتن مسئولیت نقصان‌ها و خسران‌هایش شانه خالی می‌کند و بعضاً خود نیز دهان به شامت و نقد بانیان و ناقلانش می‌گشاید. اما اینک به اعتبار مسائل و پرسش‌های درون‌جوش و از طریق هجوم سهمگین امواجی که به مدد تکنولوژی ارتباطات به تمامی اجزای حیاتش و زوایای ذهنش یورش می‌آورد، مستقیماً مورد خطاب واقع شده است و ناگزیر به پاسخگویی است.

از انسان واقع شده در زاویه خطاب و وادار به اعلام موضع و واکنش، سه عکس‌العمل متصور است و هر سه نیز به نوعی در جامعه ما رخ داده است و شاهد مثال‌های آشنایی دارد:

- ۱) عکس‌العمل انفعالی و پذیرش‌مندان.
- ۲) واکنش عصبی و تعاقلی به منظور محو صورت مسئله و فرار از پاسخ.

فخیم است در جوامع شرقی و اسلامی نوپدید، کم‌مایه و بی‌رمق است و این بجز فاصله ناشی از پس‌افتادگی علمی و پژوهشی، از دو علت اساسی دیگر نیز نشئت می‌گیرد:

- ۱) عدم مواجهه طبیعی، مستقیم و از درون با مدرنیته و عدم ابتلاء جدی و تدریجی به مقتضیات و مستلزمات آن در این جوامع.
- ۲) وجود تمایز جوهری و تاریخی میان این دو سنت دینی بزرگ و پاسخ‌ها و واکنش‌های کاملاً متفاوت از سوی آنان به مسائل دنیای جدید.

به رغم این، در سال‌های اخیر وقوع و همراهی چند پدیده در حوزه‌های مختلف کمک نموده و دست به دست هم داده است تا اقبال جدی‌تر و توجهات عمومی‌تری در این سوی دنیا به موضوع «مدرنیته و عرفی شدن» نشان داده شود. با اینکه مسلمان شرقی سال‌هاست با امکانات و ادوات مدرن آشناست و در ساخت‌های مدرن می‌زید؛ اما هیچگاه به صورت جدی با مقومات برپا دارنده این نحو زندگی و پی‌آمدهای

قرون ۱۵ و ۱۶ در اروپا، بستر تاریخی رشد و نمای اندیشه‌هایی بود که با همراهی و مساعدت تحولاتی مهم در عرصه اقتصاد و اجتماع و سیاست، بشریت را در آستانه ورود به دنیای جدیدی قرار داد. تغییر تدریجی در نگاه بشر مدرن نسبت به دنیا و در انتظار از ماوراءالطبیعه و گستره عمل خویش، شاید مهم‌ترین مشخصه دورانی است که به مدرنیته شناخته و نامیده شده است.

از اراسموس و مونتینی تا لوتر و کالون، تا بیکن و دکارت و نیوتن، تا اصحاب دائرةالمعارف و نظریه پردازان قرارداد اجتماعی تا کانت و نیچه و داروین و مارکس و فروید و نسل اول جامعه‌شناسان و تا دین‌پژوهان متأخر در تمامی حوزه‌های کلام، فلسفه، جامعه‌شناسی و روانشناسی دین، همگی نوآوران نوجویی بودند که هر یک به سهم خویش فصلی بر کتاب مشعب و در عین حال ناتمام مدرنیته افزوده‌اند و ادبیات وزین و گرانسنگی در نسبت میان «انسان و خدا» پدید آورده‌اند. هر چه این ادبیات در غرب مسیحی متنوع، جاف‌تاده و

نویسنده با ارائه تصویری تیره و تار، خشک و بی روح و نازیبا از دین، انسان‌ها را در موقعیت یک انتخاب جدید و تجدیدنظر جدی به نفع دنیای عرفی شده قرار می‌دهد. بر همین مبناست که باید وجود هرگونه خصوصیت متلائم با امور عرفی در اسلام به مثابه یک دین، مورد تردید واقع شود

کتاب حاضر از آن حیث که از جمله تألیفات نادر در این حوزه به زبان فارسی است، مستحق تحسین است. بویژه که مؤلف محترم در پیوند زدن میان قضایای نظری عرفی شدن و واقعیات امروز جامعه ایران و یافتن و نشان دادن مصادیق فراوان بر مدعیات نظری خویش، تلاش درخوری را به عمل آورده است

۳) تأمل و واریسی عالمانه در جوانب و سوابق موضوع، نشان دادن آن در دستگاه نظری و بستر اجتماعی و تاریخی جامعه خویش و ارائه طرح و پاسخی در خور و واکنشی منطقی نسبت به مسئله.

اهمّ تألیفات و ترجمه‌هایی که خصوصاً طی دهه گذشته در قالب کتاب و مقاله و سخنرانی در این باب به تحریر درآمده و بیان گردیده است، نوعاً از جنس تلاش‌های نوع سوم است؛ اگر چه هنوز کم نیستند و واکنش‌هایی که با همین قالب و با حفظ ظاهری عالمانه به شیوه اول و دوم عکس‌العمل نشان می‌دهند. یعنی با موضعی منفعلانه و از سر تسلیم و تمکین محض و یا با خشک‌سری و اظهار بی‌نیازی و بی‌علاقگی، به نحوی از رو در رویی و پاسخگویی به این مسئله سرنوشت ساز جامعه خویش ظفره رفته‌اند. با نظر به حجم و عمق مطالب تحریرشده در این باب و اندازه و توان جستجوگران این وادی و امکانات و طاقات اختصاص یافته به این عرصه، باید اذعان نمود که هنوز فضای فکری لازم و بستر اجتماعی مساعد برای جوّالی و غوّاصی نظری پیرامون موضوع «عرفی شدن» در جامعه ایران شکل نگرفته و گفتمان مناسب با حال و هوای آن جریان نیافته است. لذا ضمن تحسین و تقویت نخستین گام‌های برداشته شده در این راه، باید مجدّانه به معرفی و نقادی این ادبیات نوپا پرداخت تا ضمن افزودن بر غنای نظری و استحکام منطقی، از تبدیل شدن آن به یک جریان شبه مرامی تحت پوشش بحاثی‌های علمی که می‌تواند واکنش‌هایی از همان جنس را برانگیزد، جلوگیری شود. بدیهی است که هر تلاشی در این راه، لااقل در مراحل آغازین خویش نیازمند توشه‌گیری از اندوخته نظری و فراورده‌های فکری غرب است. در عین حال باید توجه داشت که مدرنیته و عرفی شدن در غرب حاصل تجربه خاصی است که به شدت از تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و جریانات فکری آن سامان و همچنین از جوهر دینی مسیحیت و در یک ترکیب و توالی منحصر به فرد و غیر قابل تکرار تأثیر پذیرفته است. نسخه برداری منفعلانه و بی‌مهابا

از این تجربه بی‌همتا و خوشه‌چینی حریصانه و بی‌گذار از دستاوردهای آن، بدون ملاحظه شرایط و عوامل بومی تأثیرگذار بر این فرایند و در این ساز و کار، سودایی خام و تلاشی ناصواب است. راویان این سرگذشت تاریخی و مترجمان آن گزارش‌ها و واگوکنندگان نظریات عرفی شدن حتماً به این واقعیت واقفند که علاوه بر تخصیص و تعلق تاریخی این سرگذشت، آنچه که در لافقه نتایج و دستاوردهای علمی و نظریات معتبر عرضه می‌گردد، بعضاً با تمایلات و تمنیات ایدئولوژیک صاحبان و موالیان این اندیشه‌ها آغشته است و در صورتیکه دقت و حساسیت کافی از سوی صاحبان قلم در تمییز و مرزگذاری میان یافته‌های متواضعانه و غالباً محتاطانه علمی ایشان از مدعیات مرامی آنان نشود، حقیقت مسئله، نزد مخاطبان مخدوش می‌گردد؛ چیزی که با هدف بلند عالمان آزاداندیش در تغایر جدی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کتاب «سریر آستان قدسی، دل بر مر و عرفی» از آن حیث که از جمله تألیفات نادر در این حوزه به زبان فارسی است و به فضل پیشگامی و تقدم در این باب نائل آمده، مستحق تحسین است. خصوصاً که مؤلف محترم در پیوند زدن میان قضایای نظری عرفی شدن و واقعیات امروز جامعه ایران و یافتن و نشان دادن مصادیق فراوان بر مدعیات نظری خویش، تلاش درخوری را به عمل آورده و از توفیقی نسبی نیز برخوردار گردیده است. از دیگر محسنات این کار می‌توان از هنر و توانایی مؤلف محترم در مسئله‌یابی و مسئله‌پردازی در موضوع مورد مطالعه خویش یاد کرد. بدیهی است که علاوه بر ذهن جوّال، بخشی از این توفیق مرهون تجربه‌ای است از غرب مسیحی در پشت سر و مکتوباتی فراوان و غنی در این باره در پیش رو که محقق و جستجوگر موضوع را در الهام گرفتن و پروراندن ایده و در انداختن مسائل نسبتاً بدیع یاری می‌رساند. با اینکه کتاب در تمامی فصول دهگانه بر موضوع محوری کار خویش، یعنی عرفی شدن پای‌بند و وفادار مانده است و در همین چارچوب، محتوای قابل تأملی را

ارائه کرده است؛ در عین حال دچار برخی نقصان‌های صوری است که در بعضی موارد از ارزش‌های محتوایی آن نیز کاسته است.

مهمترین ایراد شکلی تأثیرگذار بر محتوای کتاب، فقدان انسجام، نظم و ترتیب محسن در بیان مطالب و ضعف تسلسل و پیوند مرّس میان فصول آن است به نحوی که آن را به یک مجموعه مقالات پیرامون موضوع عرفی شدن شبیه تر ساخته است. گسیختگی، پراکندگی و پرش‌های غیرضرور بعضاً به مطالب ذیل یک عنوان نیز تسری پیدا کرده است. اگرچه مؤلف محترم با تبویب و دسته‌بندی و نمره‌گذاری بحث‌ها، سعی کرده است که بر نقیصه «پراکندگی» فائق آید؛ لیکن این حیلت نه تنها مشکل را مرتفع ننموده، بلکه با زیاده‌روی در آن، بر «گسیختگی» کار نیز افزوده است. مراجعه به فهرست آغازین کتاب و مرور عناوین اصلی فصول و زیرعنوان‌های هر یک، این ویژگی را به خوبی نمایان می‌سازد.

به دور از جنبه‌های شکلی و نمای بیرونی کار، نکاتی نیز در موضع نقد درونی به محتوای کتاب قابل طرح است که در ذیل سه عنوان بدان اشاره می‌گردد:

۱ - پیش فرض‌ها:

مدعیات کتاب درباره فرایند عرفی شدن بر پیش‌فرض‌هایی استوار است که خود محل نقاش و ایرادند. پاره‌ای از این مفروضات که پایه تحلیل و مقدمه اخذ نتایج مهمی نیز از سوی مؤلف محترم گردیده است، بدین شرح است:

۱ - ۱) قائل شدن ماهیت تکاملی و جبری برای فرایند عرفی شدن:

مؤلف محترم در موضعی از کتاب در معرفی این فرایند و بررسی عوامل پدیدآورنده و تسهیل‌کننده آن در دوران جدید، همچون یک فیلسوف جبری مسلک و تئورسین‌طورگرا از وقوع حتمی و اجتناب‌ناپذیر آن در جوامع مختلف و زمینه‌های فرهنگی - دینی گوناگون

◀ تمایزگذاری میان امر قدسی و عرفی و قایل شدن به تقابل میان آنها به منظور فراهم آوردن مواد خام مساعد در طراحی فضایی ذهنی و خیالی که صیوررت قدسیات به عرفیات را نشان بدهد، گویای نوعی پیشداوری است و بیش از تحلیل و تبیین واقعیت، به یک بازی «شبهه‌سازانه» نزدیک است

◀ مؤلف محترم، در مواضعی از کتاب، در معرفی فرایند عرفی شدن و بررسی عوامل پدیدآورنده آن در دوران جدید، همچون یک فیلسوف جبری مسلک و تئورسین‌طورگرا از وقوع حتمی و اجتناب‌ناپذیر آن در جوامع مختلف خبر می‌دهد و نقش عامل انسانی در تأثیرگذاری بر این فرایند را بسیار ناچیز و غیر مؤثر ارزیابی می‌کند

دینداری مردمان آن پیروی می‌کند و به همین دلیل نگاه جبری و خطی و تعمیم‌های ناصواب و جهانی درباره آن از سوی اندیشمندان متأخر با تردیدهای جدی روبروست، با این حال مؤلف محترم از پیش فرض کمی‌اعتبار و کهنه‌شده جامعه‌شناسان کلاسیک که با نوعی ساده‌گزینی، احکام واحدی را درباره تمامی سنت‌های دینی صادر کرده‌اند و تمایزات جوهری میان ادیان مختلف و بسترهای اجتماعی - فرهنگی گوناگون را نادیده گرفته‌اند، تبعیت کرده و تحلیل و استنباطات خویش درباره فرایند عرفی شدن در جامعه ایران را بر این بنای ناستوار برپا نموده است. با اینکه ایشان تقابل میان دین و دنیا را پیش شرط لازم برای به راه افتادن موتور عرفی شدن دانسته است (ص. ۱۳۰) و با قبول این فرض، فراگیری و شمول واقعۀ عرفی شدن را بر جوامع و فرهنگ‌هایی که تقابلی لاینحل و چالشی حاد میان دین و دنیا نمی‌شناسند، از پیش منتهی ساخته است؛ در عین حال بی‌ملاحظه تفاروق و تمایز عظیم میان اسلام و مسیحیت در مواجهه با دنیا، سرگذشت مسیحیت را سرنوشت اسلام معرفی می‌نماید.

سهو و خطای نسل اول نظریه پردازان «عرفی شدن» که نظریات خویش را بر پایه تجربه انحصاری غرب، آموزه‌های مسیحی و سرگذشت تاریخی مسیحیت بنا کرده و با تعمیمی ناروا، نتایج آن را به تمامی جوامع و فرهنگ‌های دینی تسری داده‌اند، موجب ابدال و تخلیط‌هایی از این نوع شده است که در جای جای کتاب موج می‌زند. اصدار این حکم که: «دین هرگاه از فرد واحد و رابطه شخصی او با امر مقدس به فراتر از وی نفوذ و رسوخ یابد، دنیوی می‌شود.» (ص. ۲۹۵) ضمن معیوب بودن استنتاج، مبین همان تعمیم ناروای نگاه مسیحیحانه و بار کردن اوصاف مسیحیت بر تمامی ادیان و از جمله اسلام است. با همین نگاه و بر پایه همین باور است که در تمام فصول کتاب تلاش می‌شود تا تصویری کاملاً فارغ از دنیا، مهجور، بدوی و خرافی از دین عرفی نشده ارائه گردد تا شاید قدسی و پاک بماند. (صص. ۳۰ و ۸۶) تمایزگذاری میان امر قدسی و عرفی و قائل شدن به تقابل میان آنها به منظور فراهم آوردن مواد خام مساعد در طراحی

خبر می‌دهد و نقش عامل انسانی در تأثیرگذاری بر این فرایند را بسیار ناچیز و غیر مؤثر ارزیابی می‌نماید. از نظر ایشان، عرفی شدن حکم «یک تحول تاریخی و یک واقعیت عینی و فراتر از پسندها و ناپسندهای بشری» (ص. ۴۹) را دارد. «ما در متن این فرایند قرار داریم... این فرایند، یک تحول تاریخی در حال وقوع است و غفلت [و آگاهی] از آن، چیزی از بُرد آن نمی‌کاهد.» (صص. ۹-۲۸) و مقابله با آن «نوعی کوییدن سر به دیوار واقعیت است.» (ص. ۷۵). به علاوه با «درون‌زاد قلمداد کردن» آن (صص. ۶۰ و ۱۷) و نفی تأثیر عوامل خارجی و اثر تجویز و تحریرهای ایدئولوژیک بر تسریع و تصعید این فرایند، تلاش می‌شود تا تغییرات عرفی در دین، جامعه و افراد، خارج از اراده و حتی آگاهی کنشگران اجتماعی معرفی گردد.^۲ با متصف نمودن عرفی شدن به خصوصیات چون: «شمولیت»، «سرایت‌کنندگی»، «بازگشت‌ناپذیری» و «انباشتی‌بودن»، (صص. ۸-۱۷۶) این فرایند چنان مقدر و شامل و فوق ارادی تصور و تصویر شده است که گویا هیچ مفزی از آن نیست و حتی مقابله جویی معارضین سخت‌سر نیز ثمری برای آن‌ها در پی ندارد. آنان بی‌آنکه به آثار و نتایج کرده خویش به قصد تحکیم موضع دین در جامعه واقف باشند، در مسیر و مجرای عرفی‌سازی دین و جامعه و متدینین عمل کرده و می‌کنند. فصل انتهایی کتاب تحت عنوان «وجوه و عناصر درون‌دینی مؤثر در فرایند عرفی شدن»، تماماً اشاراتی است در اثبات این مدعا که نتایج و پی‌آمدهای اجتماعی «تلاش روحانیت»، «تشکل‌های دینی»، «جنبش‌های دینی»، «حکومت دینی» و «اهیاران دینی» در دینی‌تر کردن جامعه، بی‌آنکه بخواهند یا بدانند به عرفی‌تر شدن آن کمک کرده است.

فضایی ذهنی و خیالی که صیوررت قدسیات به عرفیات را نشان بدهد، گویای نوعی پیشداوری است و بیش از تحلیل و تبیین واقعیت به یک بازی «شبهه‌سازانه» (Assimilational) نزدیک است.

نویسنده محترم در تصور مسیحیحانه از تمامی ادیان، چنان راسخ است که قول بر تفاوت را که در میان دین پژوهان قدیم و جدید از نوعی اجماع برخوردار است، بر نمی‌تابد و قائل آن را مورد عتاب قرار می‌دهد که گویا بر مسند سخت‌گویی اسلام نشسته است؛ (ص. ۸۱) اما نمی‌گوید که سخن گفتن از جانب تمام ادیان و حکم صادر کردن برای تمامی جوامع و حتی بشریت، چه محمل و توجیهی دارد.

۳- ۱) مسلم گرفتن غیریت میان امر قدسی و امر عرفی و تقابل میان ساحت دین و دنیا:

نظریه پردازان عرفی شدن نوعاً از بین چهار نسبت محتمل میان امر قدسی و امر عرفی، نسبت «تقابل» را با مفروضات و استنتاجات خویش مستلزم تر یافته‌اند. برگزیدن این پیش فرض، بجز سازگاری و موافقت با آموزه‌های مسیحی و یافتن مؤیدات نظری در آرای دورکیم و مردم‌شناسان تابع او، به جهت سهولت و مساعدتی است که به نظریه پرداز در تبیین این فرایند می‌نماید. بنا بر این اعتقاد، «بحث از سکولاریزم و سکولاریزدن هنگامی رخ می‌دهد که دین و دنیای انسان‌ها در برابر یکدیگر قرار گیرند. غلبه تام و تمام یکی بر دیگری (که هیچگاه امکان وقوع ندارد) تحقق ایدئولوژی عرف‌گرایی یا فرایند عرفی شدن را متنی می‌کند.» (صص. ۱۴-۱۳) وجود یا فرض تلازم، هم‌سویی و سازگاری میان این دو (شق چهارم) نیز به طریق اولی کار را برای ایدئولوگ ناشکیب و تئورسین ساده‌گزين دشوار می‌سازد. چرا که با قبول آن، دیگر نمی‌توان به راحتی هر نوع روآوری به دنیا و اعتنا به عقل بشری و حیات اجتماعی را به نفع فرایند عرفی شدن مصادره به مطلوب نمود. از این حیث تلاش می‌شود تا با ارائه تصویری ناتمام و نه‌چندان پسندیده از دنیا^۳ و بزرگنمایی و اغراق‌های ناروا درباره دین، چنان غیریت، فاصله و تقابل عظیم و حاذی میانشان برقرار

۲- ۱) قائل نشدن تمایز میان ادیان مختلف در مواجهه با پدیده عرفی شدن:

با اینکه عرفی شدن واقعه‌ای است تدریجی که در بستر اجتماع رخ می‌دهد و نحوه وقوع و مسیر و جهت تحقق آن از ساخت اجتماعی و بستر فکری و فرهنگی همان جامعه و مشخصاً از جوهر و جایگاه دین و وضع

« انسان شرقی سال‌هاست با امکانات و ادوات مدرن آشناست؛ اما هیچگاه به صورت جدی با مقومات برپادارنده این شیوه زندگی و پیامدهای ناگزیر و عمیق آن بر ذهن و روح خویش آن چنان که امروز مواجه گردیده، روبرو نبوده است

« سیاسی بودن یا سیاسی شدن دین در جامعه اسلامی، هم در راستای حفظ و تثبیت ماهیت اسلام به مثابه یک دین است و هم از عرفی شدن جامعه اسلامی ممانعت می‌کند

شود که امکان هیچ نزدیکی و پیوندی به تصور در نیاید. اصرار بیش از حد نویسنده محترم در نشان دادن تمامی عناصر و وجوه به ظاهر عرفی در طرف مقابل دین و کاذب و ساختگی معرفی کردن هر نوع بستگی و هم‌سویی میان آنها، در راستای مُجِّق نشان دادن همان پیش‌فرض و محقق ساختن استنتاجات حاصل از آن است. به همین دلیل و به منظور اثبات تقابلی لاینحل میان عقل و دین، عقل بشری را به عقل ابزاراری فرو می‌کاهد. (صص. ۶-۱۱۵) و برای ضد توسعه معرفی نمودن دین، به مفهومی ضئیل و طرد شده از توسعه که تنها به جنبه مادی حیات بشری ناظر است، متمسک می‌گردد. (ص. ۱۱۷) پیش‌فرض تقابلی جاری در این کتاب، آنگاه کامل می‌شود که متقابلاً دین هم به عنوان یک باور و تمسک سراسر خرافی و سرشار از طلسم و جادو (ص. ۸۶)، غیر عقلانی (صص. ۱۷۹ و ۱۷۱ - ۱۷۰) و تارک دنیا (ص. ۱۹۴) معرفی گردد. ارائه تصویری تیره و تار، خشک و بی‌روح و بی‌رنگ و نازیبا از دین، (صص. ۱۴۸ - ۱۲۷) می‌تواند انسان‌ها را در موقعیت یک انتخاب جدید و تجدید نظر جدی به نفع دنیای

عرفی شده قرار دهد. در همین راستاست که باید وجود هرگونه خصوصیت متلائم با امور عرفی در اسلام به مثابه یک دین نفی گردد و مورد تردید واقع شود. (صص. ۱۸۲ - ۱۷۹) چرا که برداشته شدن مرز و زائل شدن شکاف میان ساحات قدسی و عرفی، بر هم زنده تمامی یافته‌های تئوریک و مفروضات پیشینی است. (ص. ۱۹۴) به همین اعتبار است که العطاس به خاطر آن که اسلام را یک دین دارای قابلیت‌های عرفی می‌شناسد و می‌گوید: " اسلام دینوش دارد؛ اما خاص خودش. " (صص. ۸۱ - ۸۰) مورد عتاب قرار می‌گیرد و آموزه‌هایی چون: " عبادت بودن کار " (ص. ۵۵)، " هم سو دیدن خدمت خلق و خدمت خدا " (ص. ۴۲) را بر نمی‌تابد و آن‌ها را ترکیباتی نامتجانس در تلاش بیهوده از سوی دین‌مداران برای قدسی کردن عرف می‌نامد. (ص. ۵۵)

۲ - سرگردان در حصار چند پارادکس:

کتاب «سر بر آستان قدسی، دل در گرو عرفی» به همان علل پیش گفته، در تبیین عوامل و مسیر این فرایند، در چند پارادکس مهم گرفتار آمده است. به رغم آنکه مؤلف محترم بر ربط میان چگونگی عرفی شدن از یکسو و ماهیت دین از سوی دیگر اذعان دارد و می‌پذیرد که عرفی شدن را باید بر حسب نگاه و برداشتی که از آن دین در جامعه وجود دارد، تعریف کرد؛ (صص. ۳۲ - ۳۱) با این حال در هیچ یک از پیش‌فرض‌ها و تحلیل و نتیجه‌گیری‌های خویش، این اصل خودگفته و مورد قبول دین‌پژوهان متأخر را ملحوظ نمی‌دارد و همین سهو و اِهمالِ نایجا موجب بروز پارادکس‌هایی گردیده است که به مواردی از آن اشاره می‌شود. عامل دیگر بروز این پارادکس‌ها، عدم تفکیک میان «عرفی شدن دین»، «عرفی شدن جامعه» و «عرفی شدن فرد» است. به علاوه تمایل برای مسدود ساختن تمامی راه‌های فرار از سرنوشت عرفی شدن به روی تمامی ادیان و در زاویه قرار دادن دین‌مداران سرکش و مقاومت طلب نیز بر درافتادن مؤلف محترم در این پارادکس‌ها مؤثر بوده است.

۱ - ۲) پارادکس عقلانی / غیر عقلانی شدن دین:

آموزه مسیحیت درباره ایمان بی‌نیاز از آگاهی و بی‌اتکا به پشتیبانی عقل باعث رشد جریان غالبی در مسیحیت گردید (جز در قرون رواج کلام مدرسی و الهیات تومایی) که به تقابل میان دین و عقل دامن می‌زد. علم‌ستیزی و عقل‌گریزی کلیسای مسیحی در دوران سیاه قرون وسطی و رویه کشیشان در سخت‌گیری بر عالمان و ترویج خرافه و تقدیس جهل، موجبات تقویت این تلقی را فراهم آورد که میان دین و عقل نوعی تباین و تخاصم ذاتی وجود دارد. بدیهی است که با چنین پس‌زمینه تاریخی و چنان آموزه‌های دینی، در برابر غرب راهی جز پشت کردن به دین و روآوری به عقل خودبنیاد بشری باقی نماند. این انتخاب را که طی یک فرایند پرفراز و نشیب، از قرون ۱۴ و ۱۵ آغاز و در قرون ۱۹ و ۲۰ به اوج خود رسید، «عرفی شدن» نامیده‌اند که

طبعاً تعبیر و بیانی ملصق و متعلق به همان تجربه و همان زمینه است و به دشواری بتوان در زمینه‌ها و برای مصادیق دیگر بکار بُرد. لذا عرفی شدن در غرب مسیحی، نام فرایندی است که طی آن دین به حاشیه می‌رود و چنانچه توفیق یابد، به تعلق خاطر شخصی افراد بدل می‌شود.

طی این فرایند اگر چه «جامعه غربی» عرفی شده است؛ لیکن «مسیحیت» به جوهر و ذات نخستین خویش که همان ایمان فردی و دغدغه آخرت باشد، بازگشته است؛ بی‌آنکه عرفی شود. اما همین فرایند بر فرض وقوع در یک جامعه مسلمان، وضعی کاملاً متفاوت دارد؛ چراکه آموزه‌های دین اسلام هیچگاه پیرو خویش را سرگشته و حیران در چالش میان دین و عقل رها نمی‌سازد؛ بلکه با برقراری نسبت اتمام و اكمال میانشان، آن دو را با هم متفاهم و به یکدیگر متکل می‌سازد. از این رو در حالی که تلاش برای عقلانی کردن مسیحیت منجر به عرفی شدن آن می‌گردد؛ این تلاش در فرهنگ اسلامی، حامل و حاوی هیچ صبغه و معنای عرفی نبوده و بالعکس بر قوام و استحکام آن می‌افزاید. به عبارت دیگر غیرعقلانی کردن و غیر عقلانی خواستن دین مسیح به منظور اعاده جوهر نخستین و حفظ خلوص آن، به عرفی شدن جامعه مسیحی منجر گردیده است؛ اما این تلازم و همراهی وحی و عقل است که ضمن حفظ جوهر دیانت اسلام، از عرفی شدن جامعه به معنی به حاشیه رفتن دین جلوگیری می‌نماید.

مؤلف محترم در عدم تمیز میان این تفاوت‌های بنیادین در دو دین مسیحیت و اسلام و خلط میان عرفی شدن دین و عرفی شدن جامعه، دچار پارادکس فوق گردیده است؛ به نحوی که در یک جا غیر عقلانی شدن و در جای دیگر عقلانی شدن (ص. ۱۱۶) را موجد رخداد عرفی شدن قلمداد نموده است.

۲ - ۲) پارادکس سیاسی / غیر سیاسی شدن دین:

گرفتار شدن در پارادکس سیاسی / غیر سیاسی به عنوان عنصر عرفی‌کننده یک دین یا جامعه دینی، از همان عوامل تبعیت می‌کند که در فوق بدان اشاره شد. یعنی نادیده گرفتن تفاوت زمینه‌های فکری-اجتماعی و جوهر تعلیمی ادیان مختلف و جاری ساختن احکام واحد بر آنها و رواداشتنی تعمیم‌های ناصواب از تجربه تاریخی یک دین به ادیان دیگر.

پارادکس در این باب از آنجا ناشی می‌شود که در یک جا تمایزبایی نهادی میان دین و سیاست را که در دوران جدید غرب روی داده است، به مثابه عرفی شدن قلمداد نماییم و در جای دیگر همین حکم (عرفی شدن) را برای ادیان سیاسی که در مسیر تحقق آرمان‌های دینی خویش، درگیر مشتمل ساختن جنبش‌های دینی و راهبری به سوی تشکیل حکومت‌های دینی می‌گردند، جاری سازیم. (صص. ۳۱ - ۳۰) یعنی خیمه عرفی شدن چنان فراگیر برپا شود که هیچ فعل و هیچ فاعلی از ظل آن بیرون نیفتد و هیچ مقر و گریزی نیز از آن میسر و متصور نباشد.

در صورتی که هر یک از این دو رخداد، یعنی

سیاسی شدن یا سیاسی بودن دین از یک جانب و تمایزیابی دین و سیاست و غیر سیاسی شدن دین از جانب دیگر، در هر یک از دو دین مسیحیت و اسلام و در هر دو جامعه مسیحی (غربی) و اسلامی (شرقی) آثار و نتایج کاملاً متفاوتی را به بار می آورد. سیاسی بودن یا سیاسی شدن دین در جامعه اسلامی، هم در راستای حفظ، تحقق و تثبیت ماهیت اسلام به مثابه یک دین است و هم از عرفی شدن جامعه اسلامی ممانعت می نماید. در حالی که همین اتفاق که تجربه ناقصی از آن در قرون وسطای مسیحی رخ داد، به دلیل فقدان ظرفیت های لازم در مسیحیت، نه تنها به قلب ماهیت آن و قرار دادن مسیحیان در بن بست های کلامی، فکری و بروز صعوبات اجتماعی منجر گردید، بلکه بذر تکثیرشونده تمایلات عرفی را در جوامع اروپایی و در درون انسان غربی کاشت و پرورش داد.

همین واکنش متفاوت را می توان از اسلام بر حسب برخی قرائت های شاذ و ناهمساز انتظار داشت. هنگامی که تلاش می شود تا از طریق غیر سیاسی کردن اسلام، آن را به یک دین آخرت گرایانه و ایمان شخصی تقلیل دهند. در چنین شرایطی، هم دین و هم جامعه دینی، هم پای هم دچار تحولات عرفی می گردند. در حالی که غیر سیاسی شدن یا غیرسیاسی کردن دین در بستر مسیحی، به خالص سازی مسیحیت به مثابه دین و عرفی شدن جامعه مسیحی می انجامد.

۳- ۲) پارادکس ایدئولوژیک / غیر ایدئولوژیک شدن دین: پارادکس ایدئولوژیک / غیر ایدئولوژیک شدن دین نیز از همین جنس است. طبعاً واکنش ادیان، بر حسب دارا بودن یا نبودن ظرفیت های ایدئولوژیک، متفاوت است. برای اسلام با ظرفیت های ایدئولوژیک بالا، ایدئولوژیک شدن نمی تواند موجد و مقوم عرفی شدن باشد؛ در حالی که برای مسیحیت به همان میزانی که از آموزه های ایدئولوژیک تهی است، چنین امری متصور است. کتاب در جایی با قائل شدن نقشی دوسویه همانند چاقوی دو دم برای ایدئولوژی، (ص. ۸۷) تلاش کرده است تا به نحوی خود را از حصار این پارادکس نجات دهد که البته محل تأمل است.

۴- ۲) پارادکس چهره دینی فرایند عرفی شدن جامعه ایران: اما مهم ترین پارادکسی که مؤلف محترم با آن روبروست و فصل مشبعی را در انتهای کتاب و ضمائم بدان اختصاص داده است و سعی نموده است تا آن را به مثابه یک بن بست و سرنوشت محتوم در مقابل انقلاب اسلامی ایران، به عنوان پیشقراول جریان در حال نضج و رو به رشد دین خواهان دنیاپذیر قرار دهد، پارادکس «چهره دینی فرایند عرفی شدن جامعه ایران» است. آنجا که صراحتاً گفته می شود: «انقلاب اسلامی بازگشت به امر مقدس در عصر عرفی است و هم گام بلندی است به سوی عرفی شدن» (ص. ۲۹۹)

جوهر استدلال نیز همین است که: تلاش برای دینی و مقدس کردن امور عرفی باعث درگیر شدن دین در امر سیاست و اداره امور جامعه می شود و لاجرم،



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

غالب نظریه پردازان عرفی شدن، بی هیچ همدلی و تفهم عمیقی از جوهر دین و حقیقت دینداری در جهان، با ژستی عالمانه و از موضعی حق به جانب به تبلیغ و ترویج تمایلات ایدئولوژیک خویش می پردازند و لذا کمتر بر اصل عینیت نگری و مستلزمات علمی و مبادی برهانی مدعیات خویش پای بند مانده اند

نسخه برداری منفعلانه و بی مهابا از تجربه بی همتای مدرنیته در غرب، و خوشه چینی حریصانه و بی گذار از دستاوردهای آن، بدون ملاحظه شرایط و عوامل بومی تأثیرگذار بر این فرایند، سودایی خام و تلاشی ناصواب است

منجمد و از فقه صورتی متصلب و لایتغیر جلوه گر سازد تا بتواند انتحاج نسبت به دنیا و پویایی متناسب با موضوع و مبتنی بر مقتضیات زمان و مکان در اسلام را گامی به سوی عرفی شدن و تأثیرپذیری و تبعیت امر قدسی از عرف معرفی نماید و در این راه به مدعیات و استناداتی متوسل می گردد که اساساً بی اعتبار و مخدوش اند. (صص. ۳۰۷ - ۳۰۳) آنچه که در باب تحولات در فقه و تغییرپذیری احکام یا گسترش ابواب فقه اشاره می شود، تماماً مؤید ظرفیت و قابلیت های گسترده اسلام در مواجهه مثبت با دنیا و ملاحظه مقتضیات عصری است که به نحو اتم و اکمل در دین نبی خاتم گنجانده شده است.

۳- عرف گرایی و نه عرفی شدن:

جدی ترین ضربه به علم نه از ناحیه دین ستیزان رودررو و نه از جانب تعاقب پیشگان بزرگوار، بلکه چه بسا از سوی عالمان همان علم، آن گاه که سویافته و توأم با پیشداوری های ارزشی به معرفی آن می نشینند، وارد می نماید که از دین، چهره های آخرت گرا، متحجر و

ناگزیر به تبعیت از الزامات و اقتضات متغیر عصری می گردد و لذا ابزار و مقتضیات عرفی به عنوان مَرکب، بر مرکب خویش یعنی دین فائق آمده و موجبات عرفی شدن آن را فراهم می آورد. (صص. ۹۲ - ۲۹۱) نویسنده کتاب، نشسته بر فرازی بلند خود را در موقعیتی می یابد که گویی به صلاح و سداد عالمان دین (فقه) که دغدغه حفظ دین دارند، بیش از آن ها واقف است و در حالی که آن ها در غفلت از دریافتن در فرایند منتهی به عرفی شدن دین به دست خویشند، پیشاپیش به راز این حقیقت آگاه گردیده است. با این تعبیر، حضرت امام هنگامی که حکومت را فلسفه عملی تمام فقه و دین را ناظر بر تمامی زوایای زندگی بشریت معرفی می کرد، نمی دانست که گام به سوی دور شدن از قداست دین و نزدیک شدن به عرفی و دنیوی شدن آن برداشته است و این را نویسنده کتاب با نوعی رازدانی و آینده شناسی فهمیده است. او برای اثبات پیش گویی های خویش که متأسفانه علاوه بر پیش فرض های بی اعتبار، بر پیش داوری های ایدئولوژیک نیز مبتنی است، تلاش می نماید که از دین، چهره های آخرت گرا، متحجر و

در حالی که تلاش برای عقلانی کردن مسیحیت منجر به عرفی شدن آن می‌گردد، این تلاش در فرهنگ اسلامی که میان دین و عقل، نسبت اتمام و اکمال برقرار می‌کند، حامل و حاوی هیچ معنای عرفی نبوده و بالعکس بر قوام و استحکام آن می‌افزاید

دارد؛ بلکه در مواردی چند، قلم را از مسیر وصفی، نقلی و تحلیلی خارج کرده و صبغهٔ توصیه‌ای - ترویجی بدان می‌بخشد.^۸ هر چند در کتاب تلاش‌هایی صورت می‌گیرد تا با ارزش‌گرایانه خواندن جریان عرف‌گرایی، نسبت و پیوند آن با عرفی شدن به عنوان فرایندی واقعی نفی گردد، (صص. ۸ - ۳۷) لیکن بلافاصله با ابراز ناشکیبایی نسبت به آرای نواندیشانی که به روند بطیئی و تلطیف‌شده‌تری از این فرایند قائلند (صص. ۸۰ - ۷۷ و ۱۰۶ - ۱۰۰)، نشان می‌دهد که نتوانسته است در عمل بر اصل انفکاک میان دانش و ارزش پای‌بند بماند.^{۱۰} مقابله‌جویی‌های ایدئولوژیک همیشه چهره‌های تهاجمی و رودررو ندارند؛ بلکه گاهی در کسوت مشفقانه دل‌سوز که از سر خیرخواهی، نگران از دست شدن خلوص دین است، ظاهر می‌گردند و همچون صوفیان گوشه‌نشین و راهبان تارک دنیا، زوال دین را در اعتنا و توجه به دنیا می‌بینند و از آن به وانهادن مغز و باطن دین و پرداختن به ظاهر و پوستهٔ آن تعبیر می‌کنند.

پاورقیها:

۱- وقوع تقریباً هم‌زمان چند پدیده، به جدی‌تر شدن این بحث در جامعهٔ ما کمک کرده است:

۱- انقلاب اسلامی و تأسیس حکومت برپایهٔ تعلیم و آرمان‌ها دینی.

۲- بسط تماس‌های فرهنگی میان ملت‌ها و گسترش مراودات و تبادلات علمی - اندیشه‌ای به مدد تحولات شگرف در تکنولوژی ارتباطی.

۳- بالا رفتن سطح متوسط تحصیلات و افزایش چشم‌گیر در آگاهی‌ها در دو سه دههٔ اخیر و کشیده شدن مباحث تخصصی به سطح افکار عمومی جامعه.

۲- درون‌زاد دانستن جریان عرف‌گرایی و درونی معرفی کردن فرایند عرفی شدن، ضمن میرا ساختن غرب مسیحی از اتهام تهاجم فرهنگی، می‌تواند از تسری و انتقال حساسیت‌های ریشه‌دار مسلمانان نسبت به غرب، به سوی این جریان و فرایند بکاهد. به همین خاطر مؤلف محترم می‌گوید: «عرفی شدن در کشورهای درحال توسعه به معنای «غربی شدن» یا «توسازی» نیست» (ص. ۱۷)

۳- در جایی گفته می‌شود: «دیوارهای زندگی ... بر پی‌هایی استوارند که ملات آن‌ها داد و ستد و هزینه و فایده است.» (ص. ۱۳۸)

۴- برای مثال نگاه کنید به: (صص. ۴۲ و ۵۰ و ۸۶)

۵- جایی که نوعاً جامعه‌شناسان کلاسیک و پوزیتیویست‌ها و کسانی که خود را واجد معارف سطح دوم می‌شناسند، بر آن تکیه می‌زنند و از بیرون و بالای یک جامعه یا پدیده به آن نظر می‌افکنند و از موضعی نه چندان فروتنانه دربارهٔ آن به قضاوت می‌نشینند.

۶- نگاه کنید به: العطاس، اسلام و دنیوی‌گری (صص. ۱۷ و ۴۴)

۷- برای نمونه نگاه کنید به مدعیات مطرح شده در فصل هفتم کتاب که غالباً شکل صدور حکم دارند تا یک تحلیل منطقی، پرهانی و مستند.

۸- برای مثال نگاه کنید به: (صص. ۷۸ - ۷۵)

۹- و مجدداً در دو صفحهٔ بعد، این نسبت و تأثیر را می‌پذیرد. نگاه کنید به: (ص. ۳۰)

۱۰- برای این‌که مشخص شود که شرایط اجتماعی و نارضایتی‌های سیاسی تاچه حد می‌تواند نظریه و داوری‌های یک نظریه‌پرداز را جهت‌دار و سویافته سازد، نگاه کنید به: فصل ده، تحت عنوان «دینی کردن ساحت عرف».

می‌شود. وقتی که جامعه‌شناسی دین به مثابهٔ یک علم بی‌طرف، آن هم در آستانهٔ راهش در ایران با چنین محصولاتی شناخته شود، طبعاً از پیش، عکس‌العمل‌هایی ناشی از نگرانی و بدبینی در دیگران، خصوصاً ناآشنایان یا این علم پدید می‌آورد که ضمن مشوب کردن فضای اندیشه‌ای، مسیر را بر روندگان بعدی نیز دشوار می‌سازد.

البته این مشکل عمومی نظریات عرفی شدن است که هنوز نتوانسته است به نحو مقبولی خود را از ثقل گرایش‌های عرف‌گرایانه رها سازد و در توصیف و تبیین واقعیت این فرایند، بی‌طرفانه به تأمل بنشیند. غالب نظریه‌پردازان در این حوزه، عرف‌گرایانی هستند که بی‌هیچ همدلی و تفهیم عمیقی از جوهر دین و حقیقت دینداری در جهان، با ژستی عالمانه و از موضعی حق به جانب به تبلیغ و ترویج تمایلات ایدئولوژیک خویش می‌پردازند و لذا کمتر بر اصل عینیت‌نگری و مستلزمات علمی و مبادی برهانی مدعیات خویش استوار و پای‌بند مانده‌اند. یا اشاره به همین عهدشکنی علمی است که العطاس علاوه بر «دنیوی‌گری» (Secularism) که چهرهٔ آشکار ایدئولوژی عرف‌گرایی است، از پدیدهٔ دیگری به نام «دنیوش‌گری» (Secularization) که مروج همان ایدئولوژی در لقاقت مدعیات علمی و فلسفی است نیز یاد می‌کند.^۹

محتوای جاری در کتاب «سر بر آستان قدسی، دل در گرو عرفی» نیز گرفتار همین ناستواری علمی و سوگیری کلامی است. بدین معنا که نه تنها در عرضهٔ دلایل محکم و مستندات معتبر بر مدعیات خویش کوتاهی

توسعه و تضاد

کتابی در عهد حسن
انقلاب اسلامی

مسائل اجتماعی ایران

فرامرز رفیع پور

دانشگاه شهید بهشتی

تضاد و توسعه

فرامرز رفیع پور

دانشگاه شهید بهشتی